

**درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری**

**14010302**

**موضوع**: زکات مال التجاره /من تجب علیه الزکاه /زکات

**خلاصه مباحث گذشته:**

در جلسات گذشته، اقتراض از مال ودعیّ بیان شد. در این موضوع، دو روایت از حبیب خثعمی و قرب الاسناد، نقل شد. در این جلسه، اقتراض از مال طفل و یتیم، بررسی می‌شود.

# توضیح مسیر بحث

بحث در ثبوت زکاتِ متجر به صبی، بود. به تناسب وارد این بحث شدیم که در چه مواردی تجارت با مال صبی، صحیح است. پس از آن بعضی از روایات نقل شدند مثل روایت منصور الصیقل:

علي بن الحسن بن فضال عن العباس بن عامر عن ابان بن عثمان عن منصور الصيقل قال: سألت ابا عبد الله عليه‌السلام عن مال اليتيم يعمل به؟ قال فقال: إذا كان عندك مال وضمنته فلك الربح وانت ضامن للمال، وان كان لا مال لك وعملت به فالربح للغلام وانت ضامن للمال[[1]](#footnote-1).

مفروض در این روایت، جایی است که عامل و متجر، مال داشته باشد و بتواند آن را اقتراض کند. در این صورت، آن مال را به ذمه می‌گیرد و برای خودش تجارت می‌کند. امام علیه السلام می‌فرمایند در این صورت ضامن مال می‌شود و سود هم برای خود اوست.

بعد از نقل این روایت، این سؤال مطرح شد که این روایت اختصاص به وصیّ دارد یا غیر او را نیز شامل می‌شود. بنابراین به این بحث پرداخته شد که اقتراض از مال صبی، اختصاص به وصیّ دارد یا غیر او را نیز شامل می‌شود. متناسب با این بحث نیز به این بحث پرداخته شد که ممکن است کسی که نه ولایت دارد و نه وصایت، اجازه اقتراض از مال طفل داشته باشد. مشابهاتی برای این مسأله بیان شد که بر اساس این مشابهات، حکم شود این روایت اطلاق دارد و شامل اقتراض غیر وصیّ نیز می‌شود.

یکی از احکام مشابهی که بیان شد، اقتراض ودعیّ بود. از روایات استفاده می‌شود ودعیّ در صورتی که مال داشته باشد یا ضامن مال‌دار داشته باشد؛ می‌تواند مال ودیعه را به عنوان قرض بردارد.

حکم مشابه دیگر، اقتراض مادر از مال طفل است. در این بحث نیز در مورد غیر ولیّ و وصیّ، حکم به جواز اقتراض شده است. در مورد مادر اختلافی است که می‌تواند از مال طفل اقتراض کند یا نمی‌تواند. عبارت‌های فقها در این رابطه، بیان می‌شوند.

# علامه حلی و اقتراض مادر از مال فرزند

مرحوم علامه حلی در مختلف می‌نویسد:

مسألة: قال الشيخ في النهاية: والوالدة لا يجوز لها أن تأخذ من مال ولدها شيئا، إلا على سبيل القرض على نفسها. وتبعه ابن البراج، وهو قول علي ابن بابويه.

ومنع ابن إدريس من ذلك لقوله - عليه السلام -: (لا يحل مال امرئ مسلم إلا عن طيب نفس منه) ولأن التصرف في مال الغير بغير إذنه قبيح عقلا وشرعا[[2]](#footnote-2).

ایشان فقط نقل قول کرده‌اند که شیخ طوسی اجازه داده‌اند مادر، مالِ فرزندش را به عنوان قرض بردارد. ابن براج و علی بن بابویه نیز پذیرفته‌اند.

# فقه الرضا علیه السلام و شرائع علی بن بابویه

شرائع علی بن بابویه در اختیار ما نیست، ولی می‌توان گفت کتاب فقه الرضا علیه السلام، اشاره به شرائع علی بن بابویه دارد. بعضی تصور کرده‌اند فقه الرضا علیه السلام همان شرائع علی بن بابویه است، ولی این گمان صحیح نیست. لکن منبع اصلی شرائع علی بن بابویه، فقه الرضا علیه السلام بوده است.

ظاهراً کتاب فقه الرضا علیه السلام همان کتاب «التکلیف» شلمغانی است؛ همچنان که سید حسن صدر در رسالهٔ «فصل القضاء فی الکتاب المشتهر بفقه الرضا» اثبات کرده‌اند. این کتاب مورد توجه علمای قم قرار گرفته و همین باعث شده است منبع اصلی کتب فقه مأثور مرحوم علی بن بابویه و شیخ صدوق باشد.

اخیراً قطعه‌ای از کتاب شرائع علی بن بابویه پیدا شده و در نجف به چاپ رسیده است. در این کتاب تمام منقولات از علی بن بابویه را جمع آوری کرده و به عنوان مستدرکِ کتاب، آورده‌اند. مقدمه مفصلی نیز در ابتدایش قرار داده‌اند.

اگر مقایسه بین شرائع علی بن بابویه و فقه الرضا علیه السلام بررسی شود، دو نکته روشن می‌گردد. یکی آنکه بین این دو کتاب ارتباط عمیقی وجود دارد. نکته دیگر آنکه، یکی نیستند و دو کتاب مختلف می‌باشند. ارتباط دارند ولی وحدت ندارند.

تردیدی نیست که فقه الرضا علیه السلام، منبعِ شرائع علی بن بابویه می‌باشد. کتاب سومی در دسترس نیست که هر دو این کتاب‌ها، از آن گرفته شده باشند. اگر کتاب سومی در کار بود، آن را منبعِ این دو کتاب می‌دانستند. بنابراین مشخص است که ابن بابویه از التکلیف شلمغانی گرفته است.

## طبقه شلمغانی و علی بن بابویه

شلمغانی اندکی مقدم بر علی بن بابویه است و تقریباً معاصر هستند. به نظر می‌رسد در سال ۳۲۲ یا ۳۲۲ و حدود هفت سال قبل از علی بن بابویه کشته شده باشد. علی بن بابویه، متوفی ۳۲۸ یا ۳۲۹ می‌باشد. بنابراین از جهت طبقه نزدیک به هم هستند. شواهد دال بر آن هستند که علی بن بابویه از شلمغانی اخذ کرده است. کتاب التکلیف شلمغانی کتاب مهمی بوده است. این کتاب را به قم فرستاده‌اند و امثال علی بن بابویه آن را بررسی کرده‌اند.

به نظر می‌رسد سن علی بن بابویه، زیاد نبوده است. عمده شاگردی او، نزد سعد بن عبد الله بوده است. ایشان از صفّار، نقل حدیث نمی‌کند. صفّار در سال ۲۹۰ وفات کرده است و وفات سعد بن عبد الله در حدود سال ۳۰۰ بوده است. یعنی سعد بن عبد الله، حدود ده سال متأخر از صفّار بوده است. علی بن بابویه صفّار را درک نکرده است.

نکته دیگر آنکه شیخ صدوق، حدوداً در اوائل سفارت جناب حسین بن روح به دنیا آمده است. پدرش با واسطه حسین بن روح از امام زمان عجل الله تعالی فرجه درخواست دعا برای فرزند می‌کند. امام علیه السلام نیز دعا می‌کنند و با دعای ایشان، شیخ صدوق و برادرشان، به دنیا می‌آیند. در داستان به دنیا آمدن شیخ صدوق، اصلاً مطرح نیست که سن پدرشان زیاد بوده است. تنها مطلبی که نقل شده، آن است که بچه‌دار نمی‌شده است. مدتی تأخیر افتاده است ولی این مطلب نیامده که سن بالایی داشته است.

مجموع قرائن نشان می‌دهد شیخ صدوق حدود سال ۳۰۶ به دنیا آمده است. در آن موقع، پدرشان نباید سن زیادی داشته باشند. تولد پدر شیخ صدوق، حدود ۲۷۰ تا ۲۷۵ بوده است و قبل از آن بعید است. ایشان صفّار را ـ که متوفی ۲۹۰ بوده است ـ درک نکرده. اما سعد بن عبد الله را به طور جدی درک نموده که متوفای ۳۰۰ می‌باشد. بنابراین در زمان وفات صفّار، حدود بیست سال یا بیست و پنج سال داشته، از او استفاده کرده است.

شلمغانی متقدم بر این طبقه بوده و از کارگزاران محمد بن عثمان می‌باشد. زمان آغاز وکالتِ محمد بن عثمان، حدود سال ۲۶۵ بوده است. وفات تقریبی پدرش، عثمان بن سعید حدود پنج سال بعد از وکالتش بوده و دوره وکالتِ او طولانی نبوده است. عمده دوره سفارت، در زمان محمد بن عثمان بوده است. شلمغانی از جهت رتبه، بالاتر از حسین بن روح بوده است. حسین بن روح گاهی اوقات [با امام زمان عجل الله تعالی فرجه] کار داشته، از طریق شلمغانی اقدام می‌کرده است. به نظر می‌رسد شلمغانی حدود بیست سالی بزرگ‌تر از علی بن بابویه باشد. ولادت شلمغانی را به یاد ندارم که نقل شده است یا نه ولی باید حدود ۲۵۰ باشد، در حالی که ولادت علی بن بابویه زودتر از ۲۷۰ نیست. بنابراین از جهت طبقه، به نظر می‌رسد علی بن بابویه مقدار قابل توجهی متأخر از شلمغانی باشد.

# فقه الرضا علیه السلام: جواز اقتراض از مال فرزند توسط مادر

در فقه الرضا علیه السلام آمده است:

واعلم أنه جائز للوالد أن يأخذ من مال ولده بغير إذنه، وليس للولد أن يأخذ من مال والده إلا بإذنه ... وإذا أرادت الأم أن تأخذ من مال ولدها فليس لها، إلا أن تقوم على نفسها لترده عليه[[3]](#footnote-3).

در اینجا می‌فرمایند می‌تواند قرض بردارد. بنابراین قول شلمغانی، علی بن بابویه، شیخ طوسی و ابن براج آن است که مادر می‌تواند از مال فرزندش، قرض بردارد. ممکن است مرحوم کلینی نیز به این دسته اضافه شود. ایشان در این باب روایاتی نقل کرده‌اند. علامه در تحریر می‌نویسد:

و هل لها أن تقترض من مال الولد؟ جوّزه الشيخ و منعه ابن إدريس. و عندي فيه توقّف، و بقول الشيخ رواية حسنة[[4]](#footnote-4).

# روایت محمد بن مسلم: جواز اقتراض توسط مادر

در این مسأله چند روایت نقل شده است. یکی روایت محمد بن مسلم است که در کافی آمده و ظاهراً مراد علامه از «روایة حسنة» همان است. این روایت‌ها در باب ۷۰ جامع احادیث الشیعه نقل شده‌اند[[5]](#footnote-5). محمد بن مسلم چنین نقل می‌کند:

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ حَمَّادٍ عَنْ حَرِيزٍ[[6]](#footnote-6) عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ لِابْنِهِ مَالٌ فَيَحْتَاجُ إِلَيْهِ الْأَبُ قَالَ يَأْكُلُ مِنْهُ فَأَمَّا الْأُمُّ فَلَا تَأْكُلُ مِنْهُ إِلَّا قَرْضاً عَلَى نَفْسِهَا[[7]](#footnote-7).

«ابراهیم بن هاشم» در سند این روایت در کافی قرار دارد. علامه حلی و دیگران روایت‌های او را حسنه می‌دانستند.

البته این روایت در فقیه هم وارد شده است با این سند: «رَوَى حَرِيزٌ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ‌ سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ ...»[[8]](#footnote-8). طریق شیخ صدوق به حریز چنین است:

و ما كان فيه عن زرارة بن أعين فقد رويته عن أبي- رضي اللّه عنه- عن عبد اللّه ابن جعفر الحميريّ، عن محمّد بن عيسى بن عبيد؛ و الحسن بن ظريف؛ و عليّ بن إسماعيل بن عيسى كلّهم عن حمّاد بن عيسى، عن حريز بن عبد اللّه، عن زرارة بن أعين‌[[9]](#footnote-9).

بنابراین در طریق ایشان به حریز، «ابراهیم بن هاشم» وجود ندارد. بحثی در وثاقت و اعتبار «حسن بن ظریف» نیست، هر چند ممکن است درباره «محمد بن عیسی بن عبید» و «علی بن اسماعیل بن عیسی» اشکال‌هایی وجود داشته باشد. در نتیجه این طریق، صحیحه شمرده می‌شود.

ظاهراً علامه حلی با توجه به سند کافی و تهذیب، فرموده‌اند «روایة حسنة». اما این روایت حسنه نیست و بنابر تحقیق صحیحه است. البته روایت دیگری در این بحث وجود دارد که احتمالاً علامه آن را از جهت سندی قبول نداشته‌اند. روایت دیگر نیز در کافی وارد شده است و در ادامه می‌آید.

# روایت ابن ابی یعفور: جواز اقتراض مادر

روایت دیگر در کافی چنین نقل شده است:

أَبُو عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيُّ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْكُوفِيِّ عَنْ عُبَيْسِ بْنِ هِشَامٍ عَنْ عَبْدِ الْكَرِيمِ عَنِ ابْنِ أَبِي يَعْفُورٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع‌ فِي الرَّجُلِ يَكُونُ لِوَلَدِهِ مَالٌ فَأَحَبَّ أَنْ يَأْخُذَ مِنْهُ قَالَ فَلْيَأْخُذْ فَإِنْ كَانَتْ أُمُّهُ حَيَّةً فَمَا أُحِبُّ أَنْ تَأْخُذَ مِنْهُ شَيْئاً إِلَّا قَرْضاً عَلَى نَفْسِهَا[[10]](#footnote-10).

«ابوعلی الاشعری» همان «احمد بن ادریس» است. «الحسن بن علی الکوفی» نیز «حسن بن علی بن عبد الله بن مغیرة الکوفی» می‌باشد. این دو توثیق صریح دارند. «عبیس بن هشام» نیز توثیق صریح دارد. پس از آن «عبد الکریم» قرار دارد که «عبد الکریم بن عمرو خثعمی» است و واقفی می‌باشد.

بحثی در کتب درایه مطرح شده است که مقام روایت‌های حسنه بالاتر است یا روایت‌های موثقه. علامه حلی روایت‌های موثقه را قبول ندارند و در نتیجه روایت‌های حسنه را بالاتر می‌دانند. از مجموع فرمایشات ایشان در خلاصه برداشت می‌شود که روایت‌های موثقه را قبول ندارند مگر بعضی از موثقه‌های خاص. مثل آنکه اجماعی بر وثاقت آن راوی باشد مانند عبد الله بن بکیر و کسانی که دلیل خاصی بر اعتبار روایت‌هایشان باشد. همچنین ایشان روایت‌های «علی بن حسن بن فضال» را می‌پذیرند. از عبارت‌های نجاشی برداشت می‌شود که نوعی اجماع بر توثیقش برداشت می‌شود. لکن اصل اولی در روایت‌های موثقه از نظر علامه حلی، عدم اعتبار است.

توقف علامه در جایی است که با روایت حسنه، قواعد کلی تخصیص زده شوند.

«عبیس بن هشام»، از واقفه بوده است. در ابتدای وقف، مشکل جدی بین امامیه و واقفه ایجاد می‌شود. در این زمان امامیه، از واقفه اخذ حدیث نمی‌کردند. توثیق «عبیس بن هشام» و «عبد الکریم بن عمرو خثعمی»[[11]](#footnote-11) در زمان قبل از وقفِ ایشان است. این دو قبل از وقف، امامی ثقه بوده‌اند. مدار بر توثیق در موقع اخذ حدیث است و انحراف بعدی او، تأثیری ندارد. بنابراین ما روایت‌های امثال عبد الکریم را صحیحه می‌دانیم.

نتیجه آنکه در این بحث، دو روایت صحیحه نقل شده است که با روایت فقه الرضا علیه السلام تأیید می‌شود. بیان شد که عبارت فقه الرضا علیه السلام، روایت نیست و متن فتوایی می‌باشد. متن فتوایی است که از طرف علمای قم، تأیید نسبی شده است. علمای قم، متن فقهی موجود در فقه الرضا علیه السلام را مرویّ دانسته‌اند. پس در حد مؤید، عبارت خوبی است.

# شهید اول: جواز اقتراض مادر، در صورتِ وصیّ بودن

شهید اول در دروس می‌نویسد:

و لا يجوز تناول الامّ من مال الولد شيئا، إلا بإذن الولي أو مقاصّة. و ليس لها الاقتراض من مال الصغير، و جوّزه علي بن بابويه و الشيخ و القاضي، و ربما حمل على الوصيّة[[12]](#footnote-12).

روایتی در این مسأله وارد شده است و از نظر ایشان ممکن است حمل بر وصیت بشود. بنابراین مادر در صورتی که وصیّ باشد می‌تواند از مال فرزندش بردارد.

اما به نظر می‌رسد حمل ایشان صحیح نباشد. شواهدی در دست است که این روایت را نمی‌توان حمل بر وصیت نمود:

1. شرط آنکه وصیّ بتواند از مال یتیم بردارد، آن است که خودش مَلیّ و مال‌دار باشد. این روایت، هیچ قیدی در مورد مال داشتن مادر، بیان نکرده است. بلکه صورت روشن این روایت، در جایی است که مادر مالی ندارد؛ چون در مقابل پدر، اجازه برداشت از مال طفل به او نداده‌اند. پدری که احتیاج داشته باشد می‌تواند از مال طفل بردارد، اما مادر فقط می‌تواند قرض بردارد. فرضِ کلام در جایی است که احتیاج داشته باشند. در زمان احتیاج نیز، طبیعتاً مَلیّ نیست و مال ندارد.
2. در این روایت فرض نشده که آن طفل، یتیم است و پدر ندارد. ممکن است پدر بچه در قید حیات باشد، با این حال مادرش می‌تواند قرض بردارد. نوعِ ولایتی که پدر بر فرزند دارد، اقتضا می‌کند بتواند از مال فرزند بردارد. البته شرایطی دارد که در جای خود بیان شده است مثل آنکه پدر احتیاج داشته باشد و اسراف نباشد. اما همین مقدار را هم مادر حق برداشت ندارد مگر آنکه قرض بردارد. بنابراین اصلاً ربطی به وصایت ندارد.

اصل قضیه آن است که این علما، بعید می‌دانند کسی بتواند در مال دیگری، بدون اجازه او تصرف کند. لکن مانعی ندارد همچنانکه شارع مقدس نسبت به پدر اجازه تصرف داده است و روایت‌های متعدد بر این مضمون نقل شده است (البته با شرط احتیاج داشتن و به مقدار رفع نیاز)؛ در مورد مادر اجازه داده باشد به عنوان قرض بردارد.

بنابراین مانعی ندارد شارع مقدس اجازه داده باشد غیر ولیّ از مالِ یتیم، بردارد. البته غیر ولیّ که نوعی ارتباطی با ولیّ داشته باشد. از روایات استفاده می‌شود کسی باشد که ولایتِ بر حفظ مال داشته باشد. به عبارت دیگر یدِ او بر مال، یدِ غاصبانه نباشد. تصرف او در مال طفل، مجاز باشد. کسی که مجاز است مال طفل را حفظ کند، شارع اجازه داده است بتواند اقتراض کند (به شرط آنکه مَلیّ باشد). دلیلی نیست که فقط وصیّ (کسی که اختیاردار طفل است) اجازه اقتراض از مالش را داشته باشد. اطلاق روایات اقتضا می‌کند جایی که مالِ یتیم، در اختیار کسی باشد (یدِ او بر مالِ یتیم، مجاز بوده و به نحوی امانت دار مال یتیم باشد)؛ می‌تواند مالِ یتیم را قرض بردارد و اختصاص به وصیّ و ولیّ ندارد.

از عبارت شیخ طوسی در نهایه نیز همین مطلب استفاده می‌شود، البته با تشویشی که در صدر و ذیل عبارتشان وجود دارد. در مقابل ابن ادریس حتی به ولیّ نیز اجازه اقتراض نمی‌دهد. مشهور اجازه می‌دهند ولیّ در صورت مال‌دار بودن (ملائت) اقتراض از مال طفل کند. ما می‌گوییم این اجازه اقتراض، اختصاص به ولیّ بر طفل ندارد. کسی که ولایت بر حفظ مال داشته باشد، همین مقدار کافی است. ولو عرفاً ولیّ نباشد، همین که یدِ او بر مالِ طفل، غاصبانه نباشد؛ می‌تواند اقتراض کند.

1. . [تهذیب الاحکام، شیخ طوسی، ج ۴، ص ۲۹](https://lib.eshia.ir/10083/4/29). جامع احادیث الشیعة، ج ۲۲، ص ۴۷۳. [↑](#footnote-ref-1)
2. . [مختلف الشیعه، علامه حلی، ج ۵، ص ۳۴](https://lib.eshia.ir/10148/5/34). [↑](#footnote-ref-2)
3. . [فقه الرضا علیه السلام، ص ۲۵۵](https://lib.eshia.ir/10112/1/255/%D8%A7%D8%B9%D9%84%D9%85_%D8%A7%D9%86%D9%87_%D8%AC%D8%A7%D8%A6%D8%B2_%D9%84%D9%84%D9%88%D8%A7%D9%84%D8%AF_%D8%A7%D9%86_%DB%8C%D8%A3%D8%AE%D8%B0_%D9%85%D9%86_%D9%85%D8%A7%D9%84_%D9%88%D9%84%D8%AF%D9%87). [↑](#footnote-ref-3)
4. . [تحریر الأحکام الشرعیة، مؤسسه امام صادق علیه السلام، ج ۲، ص ۲۷۴](https://lib.eshia.ir/86671/2/274). [↑](#footnote-ref-4)
5. . [جامع احادیث الشیعه، ج ۲۲، ابواب ما یکتسب به و ما لایکتسب به، باب حكم الاخذ من مال الولد والأب وجواز تقويم الأب جارية البنت والابن ووطيها بالملك إذا لم يطؤها الابن، ص ۴۷۷](https://lib.eshia.ir/10565/17/405). [↑](#footnote-ref-5)
6. . در کتاب جامع احادیث الشیعه به صورت «حماد بن حریز» نقل شده ولی اشتباه است. عبارت صحیح «حماد عن حریز» می‌باشد. [↑](#footnote-ref-6)
7. . [الكافي- ط الاسلامية، شیخ کلینی، ج ۵، ص ۱۳۵](https://lib.eshia.ir/11005/5/135). [↑](#footnote-ref-7)
8. . [من لایحضره الفقیه، شیخ صدوق، ج ۳، ص ۱۷۶](https://lib.eshia.ir/11021/3/176). [↑](#footnote-ref-8)
9. . [من لایحضره الفقیه، شیخ صدوق، ج ۴، ص ۴۲۵](https://lib.eshia.ir/11021/4/425). [↑](#footnote-ref-9)
10. . [الكافي- ط الاسلامية، شیخ کلینی، ج ۵، ص ۱۳۵](https://lib.eshia.ir/11005/5/135). [↑](#footnote-ref-10)
11. . عبد الکریم از اصحاب امام صادق علیه السلام بوده و از ایشان روایت، نقل می‌کند. به طور متعارف اخذ حدیث توسط او، مربوط به قبل از وقف است. [↑](#footnote-ref-11)
12. .  [الدروس الشرعية في فقه الإمامية، شهید اول، ج ۳، ص ۱۶۹](https://lib.eshia.ir/10020/3/169). [↑](#footnote-ref-12)